

در آفاق حکمت معنوی با

دکتر اعوانی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

□ جناب‌استاد، در ابتدا بسیار مشتاقیم که از زبان خودتان درباره زندگی پر جدوجهدتان در راه پی‌جویی معرفت مطالبی را بشنویم.

■ بنده متولد ۵ اسفند سال ۱۳۲۱ در شهر سمنان هستم که در حدود ۲۰۰ کیلومتری شرق تهران در راه مشهد قرار دارد. در یک خانواده‌ای که اهل دینداری و کار و کوشش بودند متولد شدم. دوره ابتدایی را در مدرسه شیخ علاءالدوله سمنانی گذراندم. شیخ علاءالدوله یکی از عرفای بزرگ ایران بوده که در بیابانک سمنان، خانقاهی داشته و تعلق دارد به سلسله «کبرویه» و به جهت عظمتی که داشته است، اسم آن مدرسه را به نام ایشان گذاشتند. در سمنان بازاری هم هست که هنوز به نام شیخ علاءالدوله معروف است همچنین کاروانسراها و باغهایی هم به اسم او شهرت داشته است. خاطراتی که در این مدرسه دارم زیاد است. معلمانی صادق و اهل صفا و بسیار سخت‌کوش که خیلی بر بنده حق دارند و بنده تا حد زیادی خود را مدیون آنها می‌دانم زیرا در تعلیم و تربیت دانش‌آموزان سخت می‌کوشیدند. اسم آنها در یاد من هست و از خاطرم نمی‌رود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
کتابخانه دیجیتال علوم انسانی

□ بعد از مدرسه شیخ علاءالدوله چه کردید؟

■ بعد از آن وارد دبیرستان شدم و به جهت اینکه سمنان محیطی بسیار فرهنگی بود؛ من الحمدلله این توفیق را داشتم که دبیرهای خیلی خوبی داشتیم که با سواد و درس خوانده بودند و خیلی به تربیت شاگرد اهتمام داشتند و بعضی از آنها هم بعداً وارد دانشگاه شدند و مدارجی را طی کردند و در تهران و جاهای دیگر استاد شدند. در ادبیات استادان خیلی قوی‌ای داشتیم؛ در ادبیات عرب و زبان هم استادان خیلی خوبی داشتیم. نزدیک بودن تهران به سمنان هم باعث می‌شد که خیلی از دبیران خوب به سمنان بیایند و یا وقتی می‌خواستند که در جایی نزدیک به تهران تدریس کنند، بیشتر سمنان را انتخاب می‌کردند به همین دلیل دبیرهای غیر بومی هم زیاد داشتیم که خیلی خوب بودند و من واقعاً از آنها استفاده‌ها بردم. اینها واقعاً در بنده تأثیر بسیاری داشت.

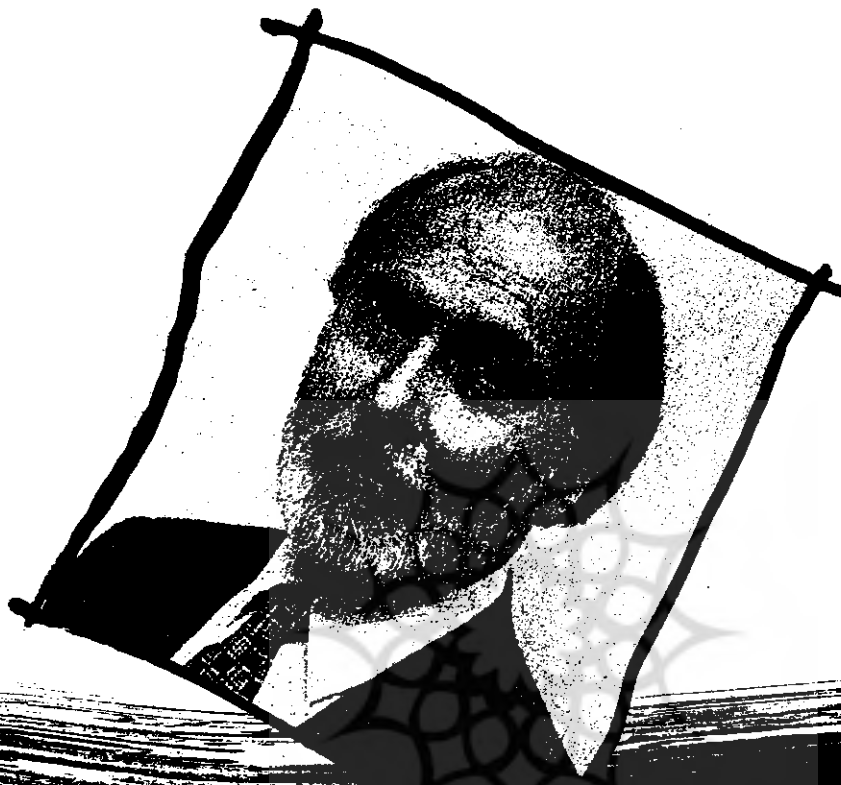
□ چه شد که برای تحصیلات دانشگاهی به خارج از کشور رفتید؟

■ بنده دیپلم را که گرفتم در یک بررسی شرکت کردم که آن زمان دانشگاه آمریکایی بیروت به تعدادی از فارغ التحصیلان برجسته دبیرستانی می‌داد. یک امتحان بسیار دشوار انگلیسی داشت و طبعاً تعداد بسیار کمی در میان شرکت کنندگان انتخاب می‌شدند اما از آنجا که بورس خیلی خوبی بود داوطلب زیاد داشت. این امتحان در مراکز استانها برگزار می‌شد و از کسانی که در مرحله اول قبول می‌شدند دوباره امتحان می‌گرفتند و باز امتحانی دیگر تا چندین امتحان. ما هم قبول شدیم. مخصوصاً در سخت‌ترین آنها که امتحان زبان انگلیسی بود

بطوریکه ما بلافاصله رفتیم و تحصیلات را در دانشگاه بیروت شروع کردیم. بنده البته درسهایم در دبیرستان خیلی خوب بود و زبان را هم خیلی کار کرده بودم. دبیرهای خوبی داشتیم که آنها برای ما زحمت می‌کشیدند ولی بنده هم خیلی کار کردم؛ یعنی تا آنجایی که امکان داشت؛ با استفاده از کتابها و فرهنگها و حتی خواندن روزنامه‌ها. یادم می‌آید که مقدار زیادی روزنامه به زبان انگلیسی تهیه می‌کردم و می‌خواندم و پس می‌دادم و باز مقدار دیگری می‌گرفتم و همین طور لغت در می‌آوردم و کار می‌کردم. گاهی هم بنده یا پدرم که، تهران می‌رفت کتابهایی می‌گرفت و برای من می‌آورد یا کتابهایی از دبیران می‌گرفت. این بود که وقتی در امتحان درس زبان شرکت کردم یکی از بهترین نمرات را آوردم و به آسانی توانستم که در دانشگاه قبول شوم و البته بودند کسانی که باید یکسال دوره می‌گذراندند. یعنی زبان آنها در سطحی نبود که در دانشگاه شرکت کنند ولی من آن دوره یکساله را هم نگذراندم.

□ چرا در میان همه رشته‌ها، فلسفه را انتخاب کردید؟

■ من در ابتدا به ریاضیات خیلی علاقه داشتم و اول می‌خواستم ریاضی بخوانم و رقوم به رشته ریاضیات؛ ولی بعد از اینکه مقداری واحد گذراندم دیدم کشف من به ریاضیات نیست و فلسفه را انتخاب کردم. علاقه‌ام به فلسفه هم ناشی از فضای فکری شهرستان بود. بعضی از معلمان ما افرادی اهل اندیشه بودند بنده هم به محافل دینی یا محافل دیگر رفت و آمد می‌کردم و اینها در بنده تأثیر داشت. هم چنین سمنان چند حکیم هم داشته است و شاید این هم بی‌تأثیر نبود. یکی از این حکما به نام "حاج ملاعلی سمنانی" معروف به حکیم الهی-



کتابخانه‌های بسیار خوبی دارد

□ رابطه شما با اساتید چگونه بود و از کدامشان بهره بیشتری بردید؟

■ بنده اشاره کردم که اساتید خوبی در آنجا داشتیم که تخصص‌های گوناگونی در فلسفه داشتند. کسانی مثلاً متخصص "افلاطون" بودند یا در "قرون وسطی" یا "دوره جدید" یا در "ویتگنشتاین" و "هایدگر" صاحب تخصص بودند و درس‌های را بصورت سمینار ارائه می‌دادند البته بنده تا حدی که ممکن بود استفاده می‌کردم. در آن زمان، یکی از اساتیدی که برای تدریس دعوت شده بود، استاد سید حسین نصر بود - الان ایشان در ایران نیستند - که برای تدریس، یک سال به آنجا آمده بودند و نه در بنده، بلکه در بسیاری تأثیرگذار بودند. درس‌های "فلسفه اسلامی" و "فلسفه علم" و "تاریخ علم" و "فلسفه ملاصدرا" را ارائه می‌کردند که خیلی خیلی مفید بود و بنده برای اولین بار به طور جدی به اهمیت فلسفه اسلامی و فلسفه ایرانی در آن درس‌ها پی بردم. علاوه بر این ایشان سخنرانیهایی داشت که هفته‌ای یکبار تشکیل می‌شد و آن قدر از دحام جمعیت بود که سخنرانان ایشان که بیشتر درباره فرهنگ و تمدن اسلامی بود، در کلیسای دانشگاه برگزار می‌شد با این حال آن جا هم پی‌ری‌شد و جمعیت خیابانهای دانشگاه را هم فرا می‌گرفت. آن سخنرانیه‌ها بعداً بصورت کتاب هم درآمد.

□ گویا جناب عالی برای ادامه تحصیل آنجا نماندید و به ایران بازگشتید.

■ بنده با اینکه قصد داشتم که به طرف اروپا و آمریکا بروم ولی کشش من به

شاگرد "حاج ملاهادی سبزواری" بود ایشان همسایه یکی از دایی‌های من بوده و ما با خانواده او ارتباط داشتیم و این رفت و آمدها در من بی‌تأثیر نبود یکی هم مرحوم "علامه حائری سمنانی" نویسنده "حکمت بوعلی سینا" بود گاهی علمایی بودند که به منزل آنها تردد می‌کردیم گاهی هم در مجالس درس آنها شرکت می‌کردم. حتی بعضی از شاگردان آنها اساتید و دبیران ما بودند. علمایی هم بودند که در قم یا نجف درس خوانده بودند و بنده برای گذراندن بعضی از دروس خدمت آنها می‌رفتم. این فضای فکری-حشوق بنده برای خواندن فاسفه بود. نه فقط درس فلسفه، اصلاً فضا برای بحث‌های فلسفی خیلی آماده بود.

□ محیط علمی دانشگاه بیروت چگونه بود و شما در آنجا چه فعالیت‌هایی داشتید؟

■ آنجا، اساتید خیلی خوبی داشت و من واقفم خاطرات خوبی از آنجا دارم. یعنی دانشگاهی بود که تقریباً در آن زمان ۱۲۰ سال سابقه داشت و کتابخانه خوبی داشت ولی مهم‌تر این بود که من یک فراغتی داشتم برای تحصیل. یعنی هم و غمی نداشتیم. یک مستمری بود و پولی می‌رسید ما هم تا آنجا که می‌توانستیم غیر از پولی که صرف غذا و مسکن می‌شده بقیه را برای خرید کتاب می‌پرداختیم. در همین دوره دانشجویی که تقریباً حدود ۵ سال آنجا بودم، شاید توانستم حدود ۱۰۰۰ جلد کتاب تهیه کنم که این خیلی مهم بود من همه آنها را آوردم و آنها در واقع هسته کتابخانه بنده را تشکیل داد کتابهایی که در آنجا به مناسبت‌های مختلفی تهیه می‌کردم که بیشترشان هم انگلیسی بود بعضی هم کتابهای عربی بود چون هر به جهت بیروت یکی از مراکز اسلامی است و



فلسفه اسلامی و فلسفه در ایران آن چنان قوی بود و آن چنان شوقی پیدا کردم که برای ادامه تحصیلات به ایران آمدم و همان سال در امتحان فوق لیسانس قبول شدم.

با اینکه بنده تا آن زمان بیشتر کتابها را به انگلیسی خوانده بودم ولی در یک مدت کمی مقدار زیادی کتاب به زبان فارسی تهیه کردم و خواندم و همان سال قبول شدم. اساتید خوبی هم در دوره فلسفه داشتیم که بعضی‌ها از جهان رفتند - خدا آنها را بیامرزد - و بعضی هم در قید حیاتند که خداوند آنها را حفظ کند می‌توان از آنها از جناب استاد سید حسین نصر که الان در آمریکا هستند و جناب استاد دکتر "یحیی مهدوی" و مرحوم "دکتر فردید" و استاد "مهدی حائری یزدی" - که شرح منظومه را خدمت ایشان مطالعه کردیم و بعداً کتابهای دیگر را - و از مرحوم "بزرگمهر" و "دکتر جلیلی" دیگر اساتید نیز باید نام برد. اینها اساتید برجسته‌ای بودند که در دانشگاه تهران درس می‌دادند و ما از آنها استفاده کردیم. ولی بنده فقط به دانشگاه اکتفا نکردم. با اینکه خیلی سعی کردم از کتابخانه و اساتید آنجا استفاده کنم؛ اصولاً تحصیل را نباید فقط به تحصیل رسمی محدود کرد. همیشه امکانات مختلفی وجود دارد. هنوز هم در تهران و هم در شهرستانها، در گوشه و کنار، برکاتی هست که اگر کسی بخواهد، می‌تواند از آن استفاده کند. من در دوره دبیرستان در شهرستان، سعی می‌کردم در حد توان خودم غیر از درسهای دبیرستان، از این برکات استفاده کنم مثلاً شخصی بود به نام "آقا شیخ فضل الله محقق" که عربی دان بود یعنی "جامع المقدمات" و "سیوطی" و اینها را درس داده بود؛ بنده تقریباً روزها ساعت یک، دو پیش از آنکه دبیرستان شروع شود - دبیرستان ساعت ۲ شروع می‌شد - می‌رفتم پیش ایشان و "جامع المقدمات" را می‌خواندم و تمام آن دو سال و نیم تا سه سال طول کشید و بعد از آن سیوطی و کمی مثنی را خواندم. در تهران هم همین طور. حوزه تهران حوزه‌های خالی از برکت نبود یعنی مکتب تهران، مکتب بزرگی در فلسفه اسلامی بوده و شاگردان استادان بزرگی قرن گذشته هنوز هم در گوشه و کنار تهران هستند با آنکه ممکن است اسب و حوزه خاصی نداشته باشند. برای من سعادتی دست داد که پیش چند تن از آنها تلمذ کردم، بعضی کتب مانند "اشارات" و "شرح قیصری" و "شفا" و مقداری "تمهید القواعد" و "مصباح الاناس". اینها واقعاً برکاتی بوده که وجود داشته و سعادتی بوده که نصیب من شده است.

□ ممکن است نام این اساتید را بفرمائید.

■ اینها البته شناخته شده نیستند اما بعضی‌ها اینها را می‌شناسند. یک شخصی بود به نام مرحوم "جولستانی" که وقتی ما پیش او درس می‌خواندیم حدود ۸۵ ساله بود و کوزیشت بود و خیلی مسلط بر متون. مثلاً وقتی "اشارات" درس می‌دادند کانه یک نفری دارد روزنامه اطلاعات می‌خواند یعنی این قدر تسلط داشت چند سالی را پیش اینها می‌رفتم. بعضی‌ها را هر روز و بعضی‌ها را هفتگی. الحمدلله خیلی خوب بود و الان هم خیلی افسوس می‌خورم که می‌بینم در همین تهرانی که بودم افراد بزرگی بودند که می‌توانستم از آنها استفاده کنم یا استفاده بیشتری ببرم اما دیگر در میان ما نیستند و دست ما کوتاه است.

□ در مورد تحصیلاتتان در دانشگاه تهران می‌فرمودید:

■ بله، یک خاطره خیلی خوبی دارم و آن اینکه در آن زمان مرحوم استاد "دکتر فردید" در حال تدوین یک فرهنگ فلسفی بود و با بنیاد فرهنگ ایران، قرارداد بسته بود که این کار را به انجام برساند. وقتی که دید در زبان به کسی احتیاج دارد که به او کمک کند - به پیشنهاد مرحوم بزرگمهر - بنده را به بنیاد فرهنگ دعوت کرد و به مدت بیش از دو سال و کمتر از سه سال، خدمت ایشان بودم. هر روز صبح (چون درسهای فوق لیسانس همیشه بعدظهر بود و از ساعت ۵ شروع می‌شد) آنجا می‌رفتم و با ایشان همکاری می‌کردم. این یک تجربه بسیار خوب و گرانبه‌ای برای من بود زیرا مرحوم "دکتر فردید" خیلی به تدوین این فرهنگ علاقه داشت و صبحها تقریباً اول وقت می‌آمد تا تقریباً آخر وقت و تنها کسی که با ایشان همکاری می‌کرد بنده بودم و تمام کارهایی که ایشان می‌گفتند انجام می‌شد. من یادم نمی‌رود، سال ۱۹۶۶ یا ۶۷ بود که برای اولین بار دایرةالمعارف "پل ادواردز" که معروف است در هشت جلد درآمده بود. ایشان بنده را مأمور کردند که تمام این ۸ جلد را بخوانم و تمام اصطلاحات آن را استخراج کنم. بنده هم با یک شوق و ولعی این کتاب تازه چاپ شده را می‌بردم خانه و تا پاسی از شب آن را فیش می‌کردم و یادداشت برمی‌داشتیم و به ایشان ارائه می‌دادم و خیلی کارهای دیگری که برای این فرهنگ انجام شد. هر چند ایشان بعد از ۲ سال و اندکی به علنی از آنجا بیرون آمدند اما یک بهره‌ی خیلی خوبی برای من داشت و

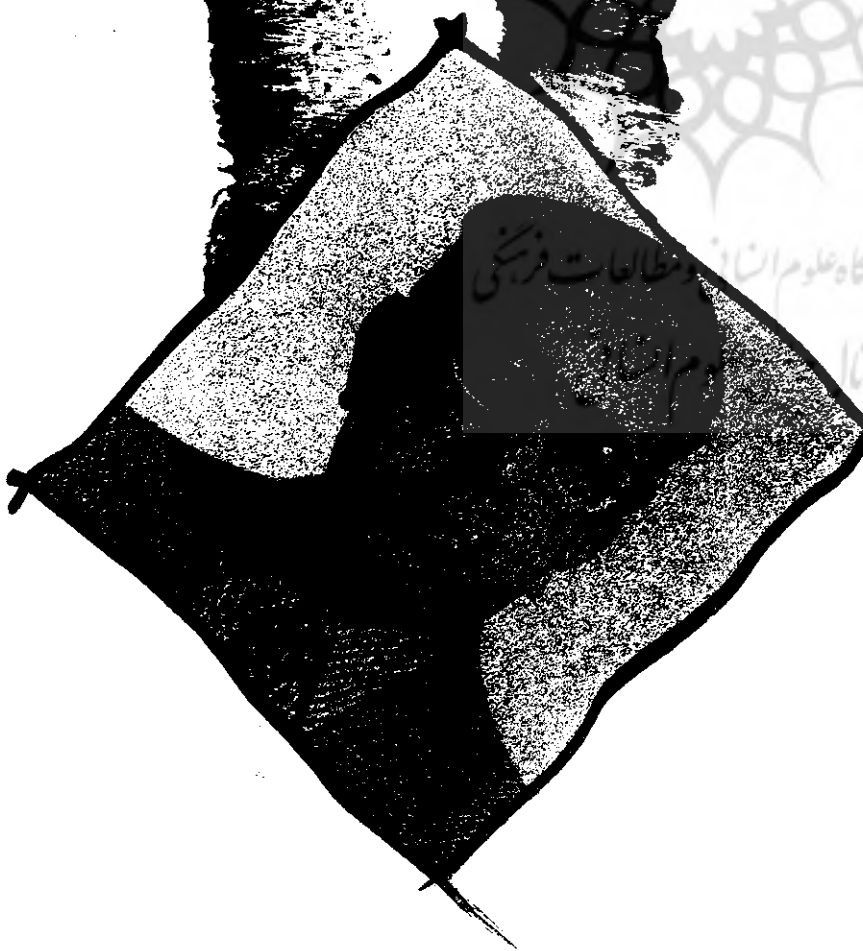
مقدار زیادی کتاب در زمینه فرهنگ و فلسفه زیرورو کردم. کتابخانه بنیاد فرهنگ - که آن را مرحوم مجتبی مینوی تهیه کرده بودند و اساتید به آنجا سفارش کتاب می دادند - با آنکه کمیت چندانی نداشت ولی از لحاظ کیفی در سطح خیلی بالا و قابل استفاده‌ای بود؛ اینها در سالهای ۳۵ تا ۳۷ بود البته بنده از کتابخانه دانشکده ادبیات هم حظ وافری بردم و اگر زمانی به آنجا مراجعه کنید اسم بنده را در پشت خیلی از کتابها می بینید. همین کار را در دانشگاه بیروت هم می کردم زیرا کتابخانه‌ای داشت فوق‌العاده خوب و در آنجا ورود به مخزن کتابخانه برای دانشجویان آزاد بود و این تجربه خوبی بود یعنی گشتن در کتابخانه و انتخاب کتاب، یکی از سرگرمیهای من بود و همیشه در کتابخانه‌ها می گشتم بینم چه کتاب جدیدی آمده است حتی گاهی به قسمتهای دیگر هم سری زدم؛ قسمتهایی که علمی بود ولی به فلسفه هم ربط داشت.

□ بعد از اخذ مدرک دکتری چه کردید؟

■ در همان زمانی که دکتری گرفتم (دکترای بنده در مورد افلاطین و تأثیر او در حکمت اسلامی بود که بنده آن را در دانشگاه تهران گذراندم و استاد راهنمای من جناب دکتر نصر بودند) برای زبان در دانشگاه شهید بهشتی استاد می خواستند در آن زمان آن دانشگاه گروه فلسفه نداشت و آقای فردید هم که از بنیاد بیرون آمدند من تصمیم گرفتم که کار دانشگاهی بکنم. در آغاز نیمه دوم سال ۳۷ (زمستان) رفتم دانشگاه شهید بهشتی و امتحان دادم و بعنوان استاد زبان قبول شدم. بنده را در دانشکده ادبیات و علوم، در قسمت زبان انگلیسی، به عنوان کسی که هم ترجمه فارسی - انگلیسی و هم انگلیسی - فارسی می کرده، استخدام کردند و بعنوان استاد راهنمای دوره لیسانس. آن موقع دوره لیسانس هم رساله داشت. تا اینکه گروه فلسفه تأسیس شد و از بنده خواستند که در قسمت فلسفه استاد باشم و از بدو تأسیس گروه فلسفه در دانشگاه شهید بهشتی بنده در آنجا حضور داشتم و استاد آنجا بودم و حالا هم استاد آنجا هستم.

□ انجمن حکمت و فلسفه از چه زمانی تأسیس شد و فعالیت شما در آنجا چگونه بود؟

■ انجمن حکمت و فلسفه در همان سالها (۳۸-۳۹) تأسیس شد اینجا





پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی





این کتابها به کتابخانه پژوهشگاه منتقل شدند. آدم فوق‌المادامی بود زبان یونانی را پیش ایشان به صورت خصوصی، مدت یکسال خواندیم. ایشان حتی تلفظ‌های کلمات را که در زمان افلاطون دقیقاً چه لحنی داشته است را می‌دانستند زیرا زبان یونانی از لحاظ تلفظ، اظفار و ادواری داشته است. تسلط ایشان به زبان عربی هم خیلی عجیب بود. علاوه بر اینکه قرآن را در سن ۲۲ سالگی به زبان ژاپنی ترجمه کرده بودند، بعداً مدتی هم (۲ تا ۳ سال) برای تکمیل زبان به الازهر رفته بودند و پیش استادان نامی آنجا تلمذ کرده بودند. کلاسهای ما با ایشان خیلی جالب بود مثلاً وقتی "فصوص" را در اینجا می‌خواندیم، یک دوره کامل "فصوص" را از اول تا آخر با استفاده شروع مهم (قیصری، کاشانی، چندی و...) خواندیم. ما قبلاً شروع را می‌خواندیم و قسمت به قسمت بحث می‌کردیم. مرحوم "ایزوتسو" فارسی می‌دانست ولی نمی‌توانست تکلم کند بنابراین کلاسها به زبان انگلیسی بود یعنی ما فصوص را می‌خواندیم و به زبان انگلیسی ترجمه می‌کردیم و شروع می‌کردیم به شرحش. در شرحش اشکال می‌گرفتیم یا نظراتی که در شرحهای گوناگون بیان شده می‌گفتیم و خود ایشان دخالت می‌کردند و نظری می‌دادند همچنین کتابهای دیگر ابن عربی. همین طور یک درس دو ساله‌ای در اینجا دادند درباره یکی از مکاتب چین. درسی هم دادند درباره "فن بودیسم" که حاصل گفتار ایشان، کتابی شده است که همین انجمن چاپ کرده است که متأسفانه کتابی است ناشناخته ولی خیلی عمیق. به نظر من بهترین کتابی است که به انگلیسی در این مورد نوشته شده است و حتی از کتاب "سوزوکی" که در سطح دنیا شهرت دارد از لحاظ محتوای علمی و دقت بیان خیلی بهتر است. البته کرین هم در اینجا کتابهایی درباره فلسفه تطبیقی درس می‌داد که بعداً به صورت فلسفه تطبیقی از ایشان چاپ شده که این کتاب به زبان فارسی هم ترجمه شده است.

□ از مرحوم کرین خاطره خاصی نقل می‌کند؟



که در همگی کلاسها شرکت می‌کردم. یک نفر آنجا را تشبیه کرده بود به یک ارکستری که بعضی‌ها اعضای اصلی آن هستند و ما دو سه نفر جزء اعضای اصلی ارکستر بودیم. اساتیدی در اینجا درس می‌دادند که خیلی قابل استفاده بودند. مثل استاد کرین که ترم زمستانی را اینجا می‌آمد و ترم بهاره را می‌رفت فرانسه و من در کلاسهایش شرکت می‌کردم. بنده با پروفسور "ایزوتسو" خیلی حشر و نشر داشتم و استفاده زیادی از مراتب و دقت علمی ایشان بردم. ایشان چند درس در همین جا ارائه می‌دادند. درس فصوص می‌دادند و خیلی هم بر آثار و افکار ابن عربی تسلط داشتند. در فلسفه تطبیقی فوق‌الماده ماهر بودند. در فلسفه شرق هم همین طور. با بیشتر مکاتب مهم فلسفی غرب هم آشنا بودند. من حدود ۶ یا ۷ سال -ایشان سالی سه یا ۴ ماه ایران می‌آمدند- با ایشان حشر و نشر داشتم و منزلشان می‌رفتیم و از درس‌شان استفاده می‌کردیم. در فلسفه اسلامی، فلسفه شرق و غرب چند نفر شاگرد بودیم که بطور خصوصی از ایشان استفاده می‌کردیم. و وقتاً از ایشان خیلی بهره بردم.

□ در حلقه درس خصوصی ایشان چه کسانی شرکت داشتند؟

■ آقای ویلیام جیتیک بود که خیلی معروف است. آقای دکتر پور جوادی بود یکی دو نفر دیگر هم بودند مدتی آقای پروفسور مورس بود که ۱ یا ۲ سال به ایران آمده بودند. آنها هم ثابت بودند. همین دو سه نفر بودیم و حتی یک درس خصوصی یونانی هم خدمتشان خواندیم. ایشان یک زبان دان فوق‌المادامی بودند بدون اغراق در ۱۶ یا ۱۷ زبان تسلط کامل داشتند یعنی تا حدی که مشکل ترین متون را می‌خواندند مثل یونانی ارسطو و افلاطون را، یا سانسکریت یا متون فلسفی چینی که درس می‌دادند یک وقتی، همین انجمن، برای ایشان دو هزار جلد کتاب چینی تهیه کرده بود تا بتوانند بر مبنای آن درس بدهند که بعداً







■ بار اولی که مرحوم کرین را دیدم انگار نوعی سمپاتی میان ما باشد یعنی انس و الفتی بین ما باشد. وقتی مرا دید آخر کلاس صدایم زد و گفت بیا. رفتم ایشان یک نسخه خطی خیلی قدیمی از «سید حیدر آملی» به من داد که دارای اشاری بود و به من گفت که تا هفته آینده می‌توانی این قسمتش را بخوانی، البته می‌خواستند مرا امتحان کنند و من هم این کار را کردم. ایشان هر سال یک درس جدید ارائه می‌کردند. اینجا اتاقی داشتند و همیشه مطالعه می‌کردند و می‌نوشتند و مقداری از کتابهای خودشان را هم به انجمن اهداء کردند که هنوز هم این کتابها با امضای ایشان در کتابخانه انجمن موجود هست.

□ اگر مایل باشی کمی هم در زمینه تفکر و مطالعات شما صحبت کنیم. جناب عالی در حوزه عرفان و فلسفه سالها تحقیق و تدریس کرده‌اید به نظر شما رابطه عرفان با فلسفه چگونه است؟ و آیا اصلاً میان این دو ارتباطی هست؟

■ بله، البته این بستگی به تعریف ما از فلسفه دارد. بنا به تعریف ما از فلسفه، رابطه بین عرفان و فلسفه مشخص می‌شود اگر مراد ما از فلسفه حکمت باشد آنها هم به معنای افلاطونی (زیرا حکمت هم معانی مختلف دارد: افلاطونی، ارسطویی، افلوپینی و...) خیلی ارتباط دارند و ارتباط آنها هم این است که حکمت به معنای افلاطونی و افلوپینی و حکمت سهروردی، در نهایت راه وصول به حقیقت است. در تعریف افلاطونی، حکمت فقط شناختن نیست، شناخت قدم اول است. مرتبه بالاتر از شناخت حقیقت، وصول به حقیقت است. یعنی فلسفه نوعی سلوک است که افلاطون از آن به دیالکتیک تعبیر می‌کند (که البته غیر از آن معنایی است که امروزه دیالکتیک دارد) که نهایت دیالکتیک، تشبه به خدا و رسیدن به خداوند است و رسیدن به مرتبه اعلی‌ی عقل است. چون عقل مراتب طولی دارد پس باید مشخص کنیم که وقتی سخن از عقل می‌گوییم چه مرتبه‌ای از عقل است: آیا به





معنای عقلی چیزی است یا عقل شهیدی؟ عقل از مرتبه نفسانیت شروع می‌شود می‌رود تا مرتبه عقل محض که مرتبه روحانیت است و حتی از این مرتبه هم می‌گذرد تا رسیدن به مرحله وصال و کمال. شما تمثیل غار افلاطونی را در نظر بیاورید فیلسوف آن کسی است که از غار طبیعت و دنیا و عالم بیرون آمده و مراتب را طی کرده و بالاخره خورشید حقیقت را دیده است. فیلسوف بودن یعنی، دیدن خورشید حقیقت، دیدن نه دانستن، دیدن و رسیدن. عرفان هم از این معنا دور نیست، شناخت حقیقت و وصول به حقیقت در نظر سهروردی یکی هستند از دید او حکمت در مرتبه عالی همان عرفان است و عرفان همان حکمت، درست است که ما اسم معرفت و عرفان را شناخت می‌گذاریم ولی اینها همان متافیزیک واقعی‌اند (متافیزیک نه به معنای ارسطویی بلکه آن متافیزیک که حقیقی است که شهود حقایق و وصول به حقایق است) سهروردی وقتی به تقسیم حکمت می‌پردازد آن را به حکمت ذوقی و بعضی تقسیم می‌کند. حکمت ذوقی عالی‌ترین حکمت است و او همه کسانی را که صاحب حکمت ذوقی معرفی می‌کند از عارفانند؛ با یزید بسطامی، ابوسهل توستری، جنید، حلاج؛ افلاطون را هم نام می‌برد پس اگر ما تعریف افلاطونی را بپذیریم، فیلسوف بعضی کسی که فقط استدلال می‌کند، حکیم حقیقی نیست، ولی اگر ما از معنای افلاطونی عدول کنیم به معنای ارسطویی، باز هم وجهی دارد و خالی از ارتباط نیست. مثلاً این سینا در "اشارات و تنبیهات" در مورد مقامات عارفان نوشته است. گفته است که عارفان کسانی هستند که رسیده‌اند و دیده‌اند. داستان ابوسمید ابوالخیر را که نقل می‌کنند با این مطلب ارتباط دارد که دانستن از دیدن جدا نیست. این سینا با اینکه حکیم مشایخ است دانستش با دیدنش ارتباط دارد و گسسته نیست هر چند واقعاً یکی نیست. با اینکه فلسفه در نظر او راه وصول نیست ولی همان علم فلسفه بی‌ارتباط با حقایق نیست.



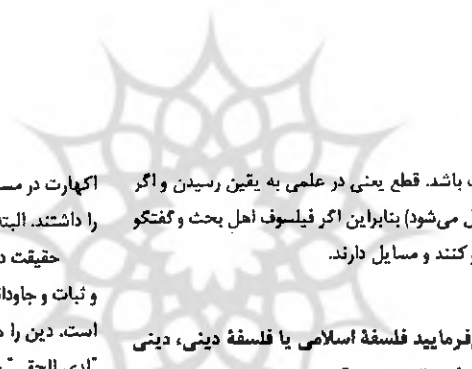


Handwritten text in a semi-transparent box, likely a signature or name, though it is mostly obscured by the high contrast and grain of the image.

اما فلسفه به معنای جدید، شاید مقداری با عرفان فاصله بگیرد. کسی که تجربی باشد (تجربی به معنای امروزی نه قرون وسطایی؛ اگر به معنای قرون وسطایی باشد مثل راجریکن که خوب در نظر او هم عرفان، تجربه بود و تجربه را به دو نوع تقسیم می‌کرد تجربه بیرون و تجربه درون و برای تجربه درون که همان عرفان باشد همانقدر اصالت قائل بود که برای تجربه بیرون) از آنجا که عرفان یا الهیات یا مابعدالطبیعه برای او تجربی نیستند، بنابراین، باید ابتدا مشخص کرد که فلسفه را چگونه می‌بینیم. در فلسفه‌هایی که من از آنها به فلسفه‌های الهی تعبیر می‌کنم ارتباط فلسفه و عرفان خیلی نزدیک است. مانند فلسفه افلاطون و سنت توماس و ابن‌سینا. در فلسفه ما همیشه ارتباط بوده است و این ارتباط گسسته نشده است. نمونه‌های عالی آن را در سهروردی و ملاصدرا می‌بینیم. حکمت ملاصدرا در واقع مبتنی بر شهود عرفانی است ولی تمام استدلالی است. یعنی هر چه را می‌گوید در عین اینکه در عالی‌ترین درجات کشف و شهود عرفانی است، اما به اعتبار اینکه فیلسوف است، ریزترین مسایل را بصورت دقیق‌ترین برهان‌هایی که از لحاظ دقت به برهان‌های ریاضی شباهت دارد، ارائه می‌کند. و این یک پیوند فرخنده‌ای است در حکمت اسلامی که فقط و فقط منحصر به تحلیلهای جزئی نیست؛ یعنی عقل در تمام مراتب خودش سیر می‌کند از پایین‌ترین مرتبه تا عالی‌ترین مرتبه. طبق همان تعبیر افلاطون که می‌گوید نفس انسان یک چیز ثابت نیست عقل انسان هم همین طور است. عقل انسان هم یک چیز نیست؛ مراتب طولی دارد. امروزه برای عقل مراتب قائل نیستند یعنی عقل را همان عقل جزئی می‌دانند ولی ملاصدرا گفته است که آسمان وجود بدون ماهیت است و ماهیتش در تمام مراتب سیر می‌کند و ماهیتش را خودش می‌سازد. عقل انسان هم همین طور است. یک چیز نیست. مراتب طولی دارد و فلاسفه ما سعی کرده‌اند که تمام مراتب عقل را طی کنند.

□ با این بیانی که شما فرمودید آیا میان فلسفه شرق و غرب می‌تواند ارتباط برقرار شود یعنی این دو نوع فلسفه که مصداق دو تعریف گوناگون از عقائدنند آیا اصلاً می‌توانند با هم دیالوگ، یا حتی گفتگوی انتقادی، داشته باشند؟

■ عقل، عقل است ولی مدارج دارد. عقل در مراتب مختلف خود مشترک لفظی که نیست. اگر اشتراک لفظی بود اصلاً امکان معارفه و تفاهم نبود ولی چون مشترک معنوی است، امکان دیالوگ هست. مخصوصاً در فلسفه اسلامی امکان دیالوگ کاملاً باز است. یعنی فلسفه اسلامی با تمام فلسفه‌هایی که در شرق است می‌تواند ارتباط داشته باشد یعنی سخن آنها را خوب درک می‌کند زیرا همه مبتنی بر اصول و مبادی حکمت الهی‌اند در عین حال دقیق‌ترین مسایل ارسطو یا افلاطون یا اقلوین برای آن قابل درک است. یعنی در استدلال به سنت یونانی و غربی، خیلی خیلی شباهت دارد و اتفاقاً فلسفه اسلامی تمام خصوصیات حکمت شرق را از جهتی و حکمت غرب را از جهت دیگر دارد و مانند پلی بین این دو است و می‌تواند خیلی زود با اینها ارتباط برقرار کند. من مطمئن هستم که اگر ملاصدرا یا حاج ملاهادی سبزواری زنده بودند به آسانی می‌توانستند با هر نظریه‌ای که امروز مطرح است وارد بحث شوند. چه هرمنوتیک باشد چه وجودشناسی به معنای هایدگری یا پدیدارشناسی هوسرلی. آن هم با عمق بیشتر یا لااقل با همان عمق یا مثلاً در مورد وجود مطلق هگل مطمئن هستم که اشکالات اساسی به نظریه هگل وارد می‌کردند و آن را تحلیل می‌نمودند. اصلاً فلسفه خودش دیالوگ است، گفت و شنود است. اگر کسی دگماتیسم باشد که فیلسوف نیست. در فلسفه اصلاً دگم نیست یعنی شما هیچ وقت چیزی را نمی‌پذیرید مگر اینکه اثباتش کنید و جزمیت. به معنای بد کلمه. یعنی تقلید صرف و پذیرفتن بدون استدلال. اصلاً در فلسفه نیست (جزم یک معنای خوب هم دارد و آن یعنی قطع. اگر



اکهارت در مسیحیت یا ابن عربی و ملاصدرا در عالم اسلام و خود قرآن این تفسیر را داشتند. البته آنها / سنت گرایان / سعی کردند آن دید را احیا کنند.

حقیقت دین، حنیف است. یعنی ازلی و ابدی است. یک وجه دین جنبه خلود و ثبات و جاودانگی دارد. بوی الوهیت می دهد. دین، الهی است و خداوند دیان دین است. دین را همیشه از این وجهش نگاه کنید. یا به تعبیر من، دین را از دیدگاه "لدی الحقی" ببینید. چون تفسیرهای مختلفی از دین هست. گاه دین را به تعبیر عرفا یا چشم چپ می بینند و گاه با چشم راست و گاه با هر دو چشم. در تعبیر عرفا چشم راست، چشم حق بین است یعنی جنبه ای که دین به طرف حق می رود. چشم چپ، چشم کثرت بین است ولی دین را باید با هر دو چشم دید. اگر دین خالی از جنبه حقانی و لدی الحقی - که از آن تعبیر به ولایت می شود - باشد، حقیقت و اصالت خودش را از دست می دهد. از طرف دیگر هم اگر جنبه خلقی نداشته باشد نمی شود زیرا خداوند آن را برای هدایت و تثبیت امور خلق نازل کرده است. به نظر من هر دو لازم است. شما اگر ادیان را از جنبه لدی الحقی ببینید، می بینید که حقایق ازلی و فسخ ناپذیر است مثل توحید که حضرت ابراهیم و حضرت موسی منادی توحید بودند این جنبه های ازلی در ادیان نسخ ندارند، چون اگر نسخ شود دیگر دینی نمی ماند و اسلام را هم نباید پذیرفت. اینها در دین خیلی خیلی اهمیت دارد البته دین به اعتبار اینکه مخاطبش انسان است و انسان هم شرایط دارد بعضی از احکام خلقی احتمال نسخ دارد. اتفاقاً در دنیای امروز آن جنبه لدی الحقی دین مورد غفلت است و در تفسیرهای مختلفی که از دین وجود دارد، روی این وجه بسیار کمتر توجه شده است.

استاد به نظرم می رسد جنبه ای به ندرت دست به قلم می پرید

■ بنده این توفیق را ندارم. دیگران می نویسند. این همه کتاب نوشته می شود و کتابخانه هاپر می شود به خصوص کاغذ هم کم است و مردم هم اینقدر گرفتار هستند که اگر هم دائرةالمعارفی بنویسم کسی وقت نمی کند آنرا بخواند !! بنده بیشتر مایلیم که بخواهم واحد را کم و بیشتر بفهمم: تا به یک مرحله بختگی برسم آنوقت دست به قلم ببرم. چون هر وقت می نویسم می بینم که ناقص است و میگویم بهتر است که ننویسم. انشالله که در آینده فرصتی پیش آید که این

قطع نباشد. انسان باید شکاک باشد. قطع یعنی در علمی به یقین رسیدن و اگر این نباشد، صحبت کردن محال می شود. بنابراین اگر فیلسوف اهل بحث و گفتگو باشد اینها هم می توانند گفتگو کنند و مسایل دارند.

□ استاد شما وقتی می فرمایید فلسفه اسلامی یا فلسفه دینی، دینی بودن را به چه معنا به فلسفه نسبت می دهید؟

■ دین خودش حکمت است به حمل اولی ذاتی و نه حمل شایع. البته این یک تفسیر از دین است: یک نوع تفسیر خاص از دین که بنده هم به آن متمایل هستم. قرآن هم در مورد پیامبران فرموده است «یعلمهم الکتاب و الحکمة» یعنی همیشه در دین دو چیز اصل است: یکی کتاب و دیگری حکمت. کتاب احتیاج به معلم دارد معلمی مثل رسول یا امام که حکمت کتاب را روشن می کند این سخن که کتاب قرآن عین حکمت است را بعضی ممکن است سخنی شاعرانه و مجازی بدانند ولی این طور نیست. باطن دین حکمت است. البته حکمت دینی ممکن است گاهی مفید بشود حتی دین ممکن است طوری تفسیر بشود که هیچ حکمتی در آن نباشد. بعضی از گرایشات کلامی هستند که بر مبنای آنها اصلاً حکمتی در دین نیست و دین را به یک امر گزاف تعبیر می کنند.

آیا حکمت غیر از علم به مبدأ و مبادی وجود است؟ آیا دین راه آن مبدأ را به ما نشان نمی دهد؟ نه تنها راه مبدأ را بلکه راه وصول به مبدأ را نشان می دهد. هر چیزی که در مورد علم به مبادی باشد؛ مثل مبدأ و منتهی انسان و اینکه هستی انسان برای چه هست و برای چه بوجود آمده، تفسیری از وجود عالم پیدایش عالم نحوه ارتباط عالم با مبدأ، در دین نه به شیوه کلامی بلکه به یک شیوه حکمی، هست.

□ نظر شما در این موارد بسیار نزدیک است به آرای اصحاب حکمت خالده (سنت گرایان) آیا این طور نیست؟

■ خوب البته چرا، ولی تنها، آنها نبودند، خیلیها بودند. در زمان ما اینها هستند. سهروردی هم همین را می گفت. تمام بزرگان تاریخ دین مثل آگوستین،



سعادت بیشتر نصیب من بشود

□ استاد، زندگی و فرمایشات جنابعالی واقعاً برای ما آموزنده بود در پایان برای طالبان و دانشجویان فلسفه چه توصیه‌ای دارید؟

■ بنده کوچکتر از آن هستم که توصیه کنم ولی اگر بعنوان یک رفیق شفیق بخواهم حاصل تجربه خودم را بیان کنم به تمبیر حافظ دریاقتن تقد عمر است و در واقع از دست ندادن وقت و نقد است. انسان به هر کاری که می‌پردازد باید سعی کند جدی بگیرد مثلاً یک هنرمند باید سعی کند یک هنرمند واقعی شود دیگر اینکه انسان خودش را درک کند و بیاید کلامی است از حضرت مسیح که نظیر آن را در قرآن هم زیاد داریم که می‌گویند: «اگر انسان همه چیز را بدست بیاورد ولی خودش را از دست بدهد چه فایده‌ای دارد و اگر خودش را باز یافته باشد و همه چیز را از دست بدهد چه چیزی را از دست داده است؟»

گوهر الهی وجود انسان همان «من» است. انسان باید فکر کند که با «من» خودش چه کرده است. شناختن و یافتن و آزاد کردن به معنای عرفانی، یعنی رهایی خودش، او باید از خود بپرسد که با این گوهری که در این صدف گرفتار شده یا یوسفی که در این چاه گرفتار شده است، چه کرده است.

مسئله بعدی توجه و پرداختن به حکمت خود ما است. البته ما باید فلسفه غرب را بخوانیم ولی از سنت فلسفی خودمان نباید غافل شویم. ما سابقه درخشانی در تفکر داریم و متفکران بزرگی در این زمینه داشته ایم. همین‌چنین از حکمت شرق هم نباید غافل شویم. دانشگاه‌های ما زمانی به اجبار دو واحد فلسفه شرق داشتند: امروز آن دو واحد را هم اختیاری کرده‌اند. ما باید توجه داشته باشیم که یک پای ما باید تخصص باشد ولی یک پای دیگر ما باید حرکت کند. یک پای ما باید تخصص در غرب باشد؛ به ویژه امروز که تفکر غالب، تفکر غرب است. اما پای دیگر ما باید در تفکر خودمان راسخ شود و از مبادی فلسفه شرق هم دور نشویم. متأسفانه در اینجا به شرق و حکمت‌های شرقی و رسیدن به اصول و مبادی آنها چندان توجهی نمی‌شود. به هر حال ما نباید خود را محدود به یک حوزه بکنیم. انسان همیشه در فلسفه باید طالب این باشد که افق پیدا کند و افق‌های دیگر را هم ببیند؛ فلسفه افق یافتن است.

□ از این‌که وقتتان را در اختیار ما نهادید متشکریم

